



مریم راهی

شوخی شوخی جدلی می‌شود

می‌فرماید: «من شوخی می‌کنم، اما جز حق نمی‌گویم.»

تکلیف افراط و تفریطش نیز مشخص است تا می‌آید بهانه به دست انسان بهانه‌گیر افتد و خود را به سمت تباهی ببرد.

حضرت علی علیه السلام در غررالحکم می‌فرماید: «شوخی زیاده، ارج و احترام را می‌برد و موجب دشمنی می‌شود.» همچنین می‌فرماید: «هر کس زیاد شوخی کند، نادان شمرده می‌شود.»

همه همین‌طوریم دیگر؛ کارهای مهم را می‌بریم پیش کاردان و برای مشورت می‌رویم نزد کسی که شوخی کردن‌هایش نکشیده باشد به لودگی و بشود روی عقل و منطقش حساب کرد و امینش دانست.

شوخی نیست این که یک جنس از کارخانه آمده بیرون و ما کارکردش را نمی‌دانیم و یک کاتالوگ گذاشته شده توی جعبه‌اش که ما زبانش را نمی‌دانیم. جنس تولید شده، انسان است و کاتالوگ، فرامین الهی، زبانش را هم تنها امامان معصوم علیهم السلام می‌دانند.

روزانه وقتی برای خندیدن ندارد و اگر هم پیش آید آن را پس می‌زند یا از زور بی‌کاری آن چنان سرگرمش می‌شود که از حد به درش می‌کند. در آیین اسلام این گونه آموخته‌ایم که ما به عنوان مخلوقی مستعد برای یادگیری باید از ابتدا تا انتهای عمر بیاموزیم و آنان که شایستگی مربی‌گری هستند فقط و فقط فرستادگان خداوند، راسخون در علم، آموخته‌ایم که هر چه آنان کردند همان بهترین است. در «رسائل شهید ثانی صفحه ۳۲۶» به نقل از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از اصحاب خود را غمگین می‌دیدند، با شوخی او را خوشحال می‌کردند و می‌فرمودند: خداوند، کسی را که با برادران دینی‌اش با ترشروی و چهره عبوس روبرو شود، دوست نمی‌دارد.

حد و اندازه‌ای هم برای شوخی کردن بیان شده و فهرستی برای نکاتی که مجازیم در آن بگنجانیم تا دیگر جایی برای این سوال نماند که آیا می‌توانیم نقطه ضعفی را به تمسخر بگیریم و مایه خنده جمع شویم؟ حد و اندازه‌اش این‌جاست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

قصه‌ی نابودی محیط زیست توسط انسان یکی از همان قصه‌های تکراری است که هم زیاد شنیده هم زیاد دیده و هم زیاد گفته‌ایم، اما دریغ از ذره‌ای عمل. نمونه‌اش همین فیلم سینمایی نارنجی‌پوش که دیدیم، آخ گفتیم و از یاد بردیم.

تکراری است اما عیب از قصه‌گو نیست. کاراکترها همگی کشیده شده‌اند به سمت ایراد سخنان شیک و پول‌زا، اما پوچ و ساختگی.

محیط زیست را شاید بشود کاری کرد، اما خود انسان اگر از دست برود راهی برای برگشتش وجود ندارد.

انسان برای نابودی فردیت خود ابزاری به دست گرفته که اگر به کار بگیردش قطعاً منجر به نابودی می‌گردد. اخلاق تنها ابزار قطعی و قاطعی است که هر فرد برای رساندن خود به سعادت یا شقاوت در اختیار دارد؛ یا خیلی بالا یا خیلی پایین. انسان امروز، اخلاق را کرده به چوب توی سر خودش!

او پس از کشاندن جهان مادی به سمت نابودی، بند کرده به تخریب مفاهیم انتزاعی. اصل مفهوم را در اختیار دارد و از اساسش نیز مطلع است، اما آن را در جهت عکس به کار می‌گیرد، دچارش می‌کند به افراط یا تفریط. همین هم می‌شود یک بمب که جا سازی شده باشد توی قلبش، هم قاتل جسم و هم کشنده روح.

شوخی یکی از همان‌هاست که اگر معقول و به‌جا باشد می‌تواند بمبی باشد برای خنداندن و هم می‌تواند بمبی باشد برای گریاندن اگر تبدیل شود به نوع شهرستانی‌اش! شوخی، حالت مثبت ذهن است که با مشاهده نکته‌ای خوشایند یا یک ناهمخوانی در جهان اطراف و نیز یادآوری تجربه‌ای شادی‌بخش برای فرد ایجاد می‌شود و او برای به اشتراک گذاشتن این شادمانی، لحن و آهنگ و کلماتی ویژه در گفتار به کار می‌بندد تا شنونده را بخنداند.

طبیعی است که باید به صورتی از این حالت مثبت بهره‌مند شد که نتیجه‌ای متناسب با خودش داشته باشد و رفع افسردگی و دل‌زدگی کند و نشاط بیافریند و آرزو را سامان دهد. در دنیایی که اخیراً پر شده از اضطراب و تشویش، کوچک‌ترین بهانه برای خندیدن هم غنیمت است اما افسوس که انسان پرکار یا